

انکار جبهه متحد است . سرسختان درست به این علت که میخواهند دکتري حزب واحد خود را بكار بندند و جبهه متحد را انكار كنند ، براي انكار كمونيسم چنين مهملائي بهم بافته‌اند .

تئوري " دكتري واحد " نيز مزخرف است . تا زمانيكه طبقات وجود دارند ، بتعداد طبقات دكتري وجود خواهد داشت و حتي گروه‌هاي مختلف هر طبقه دكتري خاص خود را دارند . در حاليكه طبقه فئودال فئوداليسم را دارد ، بورژوازي كاپيتاليسم را ، بودائيستها بودائيسم را ، مسيحي‌ها مسيحيت را ، دهقانان چند خدائيسگري را و در ماليان اخير مردمانی پیدا میشوند که كماليسم ، فاشيسم ، ويتاليسم (۱۱) ، " دكتري توزيع بر حسب كار " (۱۲) را توصيه ميكنند ، براي چه پرولتاريا نمیتواند كمونيسم را داشته باشد ؟ در حاليكه " ايسم‌هاي " بيشماري يافت میشوند ، پس براي چه فقط در برابر كمونيسم فرياد بر ميآورند كه بايد آنها " جمع كرد " ؟ راست بخواهي ممكن نيست آنها " جمع كرد " . بهتر است مسابقه‌اي برقرار شود . اگر كمونيسم باخت ، ما كمونيستها اين باخت را با خوشروئي ميپذيريم . اما اگر اينطور نيست ، بگذار اين " دكتري واحد " كه بر خلاف اصل دموكراسي است ، هر چه زودتر " جمع شود " ! براي رفع سوء تفاهات و براي گشودن چشمهاي سرسختان بايد با وضوح تفاوتها و شباهت ميان سه اصل خلق و كمونيسم را نشان داد .

اگر دو دكتري - سه اصل خلق و كمونيسم را با هم مقايسه كنيم ، در آنها شباهت و تفاوتهاي خواهيم يافت .

اولا شباهت . اين شباهت در برنامه سياسي اساسي دو دكتري براي مرحله انقلاب بورژوا - دموكراتيك در چين است . سه اصل سياسي انقلابي : ناسيوناليسم ، دموكراسي و رفاه خلق بر طبق تفسيری كه دكتور سون ياتسن

در ۱۹۲۴ از سه اصل خلق بدست داد ، در اساس خود شبیه برنامه سیاسی کمونیستی در مرحله انقلاب دموکراتیک چین است . در نتیجه این شباهت و همچنین در نتیجه بکار بردن سه اصل خلق ، جبهه متحد دو دکترین و دو حزب برقرار شده است . این جنبه را از نظر دور داشتن یعنی مرتکب اشتباه شدن .

ثانیاً تفاوتها : (۱) - تفاوت در قسمتهائی از دو برنامه مربوط به مرحله انقلاب دموکراتیک . برنامه سیاسی کمونیستی برای سراسر مرحله انقلاب دموکراتیک شامل استقرار تام و تمام قدرت توده‌ای ، هشت ساعت روزکار و اجرای پیگیر برنامه کامل انقلاب ارضی است ، در حالیکه سه اصل خلق فاقد اینهاست . اگر سه اصل خلق با این مواد تکمیل نشود و خود را آماده برای اجرای آنها ننماید ، میان دو برنامه دموکراتیک فقط یک شباهت اساسی وجود دارد و نمیتوان از شباهت کامل صحبت کرد . (۲) - تفاوتیکه یکی مرحله انقلاب سوسیالیستی را دربر دارد و دیگری ندارد . کمونیسم علاوه بر مرحله انقلاب دموکراتیک مرحله انقلاب سوسیالیستی را نیز دربر میگیرد ، از اینرو علاوه بر برنامه حداقل یک برنامه حداکثر یعنی برنامه استقرار سیستم اجتماعی سوسیالیستی و کمونیستی را نیز داراست . سه اصل خلق فقط مرحله انقلاب دموکراتیک را در نظر میگیرد و متضمن مرحله انقلاب سوسیالیستی نیست و بهمین جهت فقط برنامه حداقل دارد و نه برنامه حداکثر ، بعبارت دیگر نه برنامه استقرار سیستم اجتماعی سوسیالیستی و کمونیستی . (۳) - تفاوت در جهان بینی . جهان بینی کمونیستی ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی است ، در حالیکه سه اصل خلق تاریخ را از لحاظ رفاه خلق توضیح میدهد و ماهیتاً جهان بینی آن دوآلیسم یا ایده‌آلیسم است . بنا بر این ، این دو جهان بینی در مقابل هم قرار گرفته‌اند . (۴) - تفاوت در پیگیری انقلاب . در نزد کمونیستها وحدت تئوری

و پراتیک وجود دارد یعنی آنها در انقلاب پیگیر هستند . در نزد هواداران سه اصل خلق به استثنای کسانی که مطلقاً به انقلاب و به حقیقت وفادارند ، وحدت تئوری و پراتیک موجود نیست . آنچه که میگویند با آنچه که میکنند در تضاد است ، عبارت دیگر آنها در انقلاب پیگیر نیستند . اینهاست تفاوت‌های دو دکترین و همین تفاوتهاست که کمونیستها را از هواداران سه اصل خلق متمایز میسازد . این تفاوتها را از نظر دور داشتن ، فقط جنبه شباهت را دیدن و جنبه متضاد را ندیدن یقیناً خطای بزرگی است . با درک این مطلب معلوم خواهد شد که سرسختان بورژوازی با چه قصدی "جمع کردن" کمونیسم را مطالبه میکنند . این امر اگر ناشی از استبداد بورژوازی نباشد ، ناشی از فقدان تام و تمام عقل سلیم است .

۱ - سه اصل کهنه خلق و سه اصل نوین خلق

سرسختان بورژوازی از تحولات تاریخی مطلقاً چیزی نمیدانند ؛ معلومات آنها در چنان سطح پائینی است که میتوان گفت هیچ است . آنها نه تفاوت‌های میان کمونیسم و سه اصل خلق را می‌بینند و نه تفاوت‌های میان سه اصل کهنه خلق و سه اصل نوین خلق .

ما کمونیستها "سه اصل خلق را بعنوان پایه سیاسی جنبه متحد ملی ضد ژاپنی" می‌پذیریم ، ما اذعان میکنیم که "سه اصل خلق امروز برای چین ضروری است و حزب ما آماده است بخاطر تحقق کامل آن مبارزه کند" ، ما اعتراف میکنیم که برنامه حداقل کمونیسم در اساس خود همانند اصول سیاسی سه اصل خلق است . اما صحبت بر سر کدام سه اصل خلق است ؟ این درست آن سه اصل خلق است که دکتر سون

یاتسن در « مانیفست نخستین کنگره ملی گومیندان » از آن تفسیر جدیدی بدست داده است نه سه اصل خلق دیگر . من امیدوارم که این آقایان سرسخت يك لحظه از لذت سرشار کار خود در زمینه « تعهد حزب کمونیست » ، « تحلیل حزب کمونیست » و « مبارزه با حزب کمونیست » دست بردارند برای آنکه کمی این مانیفست را ورق بزنند . در این مانیفست دکتر سون یاتسن گفت : « تفسیر صحیح سه اصل خلق از جانب گومیندان در همینجاست . » بنا بر این تنها این سه اصل خلق واقعی است و هر کدام دیگری قلابی است ؛ تنها آن تفسیر از سه اصل خلق که در « مانیفست نخستین کنگره ملی گومیندان » آمده « تفسیر صحیح » است و تفسیرهای دیگر همه غلط . از قرار معلوم این يك « خبر ساختگی » کمونیستها نیست ، زیرا بسیاری از اعضاء گومیندان و خود من شخصاً شاهد تصویب این مانیفست بوده ایم .

این مانیفست میان دو مرحله تاریخی سه اصل خلق فرق میگذارد . پیش از آن سه اصل خلق به مقوله کهنه تعلق داشت و سه اصل خلق برای انقلاب بورژوا - دموکراتیک کهنه در يك کشور نیمه مستعمره ، سه اصل دموکراسی کهنه خلق و سه اصل کهنه خلق بود .

پس از آن سه اصل خلق به مقوله نوین تعلق دارد ، و سه اصل خلق برای انقلاب بورژوا - دموکراتیک نوین در يك کشور نیمه مستعمره ، سه اصل دموکراسی نوین خلق و سه اصل نوین خلق میباشد . فقط این سه اصل خلق ، سه اصل انقلابی خلق در دوران نوین است .

این سه اصل انقلابی خلق در دوران نوین ، سه اصل نوین یا واقعی خلق مشمول است بر سه اصل سیاسی اساسی - اتحاد با روسیه ، همکاری با حزب کمونیست و پشتیبانی از دهقانان و کارگران . اگر این سه اصل سیاسی

یا یکی از آنها نباشد ، در این صورت در دوران نوین سه اصل خلق قلابی یا ناقص از آب درمیآید .

اولا سه اصل انقلابی خلق ، سه اصل نوین یا واقعی خلق باید اتحاد با روسیه را دربر گیرد . در حال حاضر بسیار واضح است که اگر اصل سیاسی اتحاد با روسیه ، اتحاد با دولت سوسیالیستی مورد قبول واقع نشود ، اجباراً اصل سیاسی اتحاد با امپریالیسم در پیش گرفته خواهد شد ، اجباراً اتحاد با قدرتهای امپریالیستی صورت خواهد گرفت . آیا پس از ۱۹۲۷ ما شاهد چنین وضعی نبوده‌ایم ؟ در موقعی که مبارزه میان اتحاد شوروی سوسیالیستی و امپریالیسم بیشتر شدت مییابد ، چین باید در این سمت یا در سمت دیگر قرار گیرد ، این گرایش اجتناب‌ناپذیری است . آیا ممکن است بدین سمت یا سمت دیگر متمایل نگردید ؟ نه ، این يك پندار واهی است . تمام جهان بسوی یکی از این دو جنبه کشیده خواهد شد ؛ از این پس " بیطرفی " در جهان فقط واژه گول‌زننده‌ای است . بطریق اولی برای چین که علیه يك قدرت امپریالیستی که عمیقاً در سرزمین آن رسوخ کرده ، مبارزه میکند ، بدون کمک شوروی هیچ امیدی به پیروزی نهائی نیست . اگر اتحاد با امپریالیسم بجای اتحاد با شوروی بنشیند ، سیبایست کلمه " انقلابی " را از سه اصل خلق حذف کرد ، در اینصورت این سه اصل خصلت ارتجاعی را بخود خواهد گرفت . در پایان تحلیل باید گفت که سه اصل " بیطرف " خلق وجود ندارد و فقط میتواند سه اصل انقلابی یا ضد انقلابی باشد . اگر بنا بر فرمولی که در گذشته وان جین وی به پیش کشید ، به " مبارزه در دو جنبه " (۱۳) دست زده شود و اگر میشد سه اصل خلق حاکی از " مبارزه در دو جنبه " نیز وجود داشته باشد ، آیا این قهرمانی نخواهد بود ؟ اما افسوس که خود مخترع آن وان جین وی نیز آنرا رها

کرده است (یا " جمع کرده است ") ، وی اکنون سه اصل خلق حاکی از اتحاد با امپریالیسم را پذیرفته است . اگر گفته شود که در جمع امپریالیستها میان امپریالیستهای خاور و باختر تفاوتی هست و اگر او با امپریالیستهای خاور اتحاد می‌بندد و ما بر خلاف او با عده‌ای امپریالیستهای باختر اتحاد می‌بندیم و سپس بسوی شرق حمله می‌بریم ، آیا این يك روش خیلی انقلابی نیست ؟ اما علیرغم آنکه مایلید یا نه امپریالیستهای باختر میخواهند با اتحاد شوروی و با حزب کمونیست مبارزه کنند ، اگر شما با آنها اتحاد بسته‌اید ، آنها از شما خواهند خواست که به شمال حمله کنید ، و انقلاب شما بجائی نخواهد رسید . در این شرایط سه اصل انقلابی ، نوین یا واقعی خلق لزوماً سه اصل خلق حاکی از اتحاد با روسیه است و نه هرگز سه اصل خلق حاکی از اتحاد با امپریالیسم علیه روسیه .

ثانیاً سه اصل انقلابی ، نوین یا واقعی خلق باید همکاری با حزب کمونیست را دربر گیرد . شما با حزب کمونیست یا همکاری کنید یا مبارزه . مبارزه با حزب کمونیست سیاست امپریالیستهای ژاپن و وان جین وی است ؛ اگر شما نیز میخواهید با حزب کمونیست به نبرد برخیزید ، بسیار خوب ، آنها از شما دعوت خواهند کرد که به " شرکت ضد کمونیستی " آنها بپیوندید . باین ترتیب آیا شما کمی مظنون به خیانت بعلمت نیستید ؟ ممکن است بگوئید : " من نه بدنبال ژاپن بلکه بدنبال کشورهای دیگر میروم . " این هم مضحك است . تا زمانیکه شما ضد کمونیست میباشید ، بدنبال هر کس که بروید خائن بعلمت هستید ، زیرا که دیگر نمیتوانید با ژاپن مبارزه پردازید . چنانچه بگوئید : " من مستقلاً علیه حزب کمونیست مبارزه میکنم . " این یاومسرائی است . چگونه " قهرمانان " مستعمرات و نیمه مستعمرات میتوانند بيك اقدام ضد انقلابی بزرگی نظیر آن دست زنند

بدون آنکه بر نیروهای امپریالیستی تکیه کنند ؟ در گذشته تقریباً تمام نیروهای امپریالیستی جهان بسیج گردیدند و مدت ده سال علیه حزب کمونیست نبرد کردند ، ولی بجائی نرسیدند ، اکنون چگونه میتوان ناگهان "مستقلاً" با آن مبارزه کرد ؟ بعضیها در خارج منطقه مرزی ما میگویند : "مبارزه با حزب کمونیست خوب است ، ولی توفیق در آن ممکن نیست ."

اگر این گفته شایعه‌ای نباشد ، فقط نیمی از آن نادرست است ، "مبارزه با حزب کمونیست" چه چیز "خوب" ببار میآورد ؟ ولی نیم دیگر از آن درست است ، "مبارزه با حزب کمونیست" یقین چیزی است که "توفیق در آن ممکن نیست" . دلیل این وضع بطور عمده در حزب کمونیست نیست ، بلکه در مردم عام است ، زیرا که مردم عام حزب کمونیست را دوست دارند نه "مبارزه" با آن را . اگر شما در لحظه‌ای که دشمن ملت عمیقاً در سرزمین ما نفوذ کرده است ، با حزب کمونیست بمبارزه پردازید ، مردم عام کارتان را خواهند ساخت و نسبت بشما ترحمی روا نخواهند داشت . هیچ شك و تردیدی نیست که کسی بخواهد با حزب کمونیست مبارزه کند ، باید آماده باشد با خاک یکسان شود . اگر شما نمیخواهید به چنین سرنوشتی دچار شوید ، آنوقت برآستی بهتر است که از این مبارزه بپرهیزید . این توصیه صمیمانه‌ای است که ما به تمام "قهرمانان" ضد کمونیست میکنیم . باین ترتیب هیچ چیزی واضح تر از این نیست که سه اصل کنونی خلق باید دربرگیرنده همکاری با حزب کمونیست باشد وگرنه محکوم به نیستی است . این نکته برای سه اصل خلق يك مسئله مرگ و زندگی است : با همکاری با حزب کمونیست سه اصل خلق زنده خواهد ماند ، و در نتیجه مبارزه با حزب کمونیست سه اصل خلق نابود خواهد شد . چه کسی میتواند خلاف آنرا ثابت کند ؟

ثالثاً سه اصل انقلابی ، نوین یا واقعی خلق باید اصل سیاسی پشتیبانی از دهقانان و کارگران را در بر گیرد . اگر شما خواهان چنین اصلی هستید ، اگر شما نمیخواهید با صداقت و از صمیم قلب به دهقانان و کارگران کمک کنید ، اگر شما نمیخواهید ” برانگیختن توده های مردم ” را که در « وصیت نامه دکتر سون یاتسن » گنجه است عملی کنید ، شما شکست انقلاب و شکست خودتان را تدارک می بینید . استالین گفته است : ” مسئله ملی در واقع يك مسئله دهقانی است . ” (۱۴) این به آن معنی است که انقلاب چین در واقع يك انقلاب دهقانی است ، و مبارزه کنونی علیه ژاپن در واقع مبارزه دهقانی است . سیاست دموکراسی نوین در واقع عبارتست از سپردن قدرت به دهقانان . سه اصل نوین یا واقعی خلق در واقع دکترین انقلاب دهقانی است . فرهنگ توده ها در واقع بالا بردن سطح فرهنگی دهقانان است . جنگ مقاومت ضد ژاپنی در واقع يك جنگ دهقانی است . امروز ما در زمانی زندگی میکنیم که ” اصل رفتن به کوه ” (۱۵) مورد اجراست ، در کوه جلساتی تشکیل داده میشود ، کار میکنند ، کلاسهای درس ترتیب میدهند ، روزنامه چاپ میروانند ، کتاب مینویسند ، قطعات تأثیر بازی میکنند . — تمام اینها در واقع برای دهقانان است . تمام آنچه که در جنگ مقاومت ضد ژاپنی احتیاج دارد و حتی مایحتاج زندگی خود ما در واقع از طرف دهقانان تأمین میشود . وقتی گفته میشود ” در واقع ” منظور در اساس است ، همانطور که خود استالین توضیح داده است ، این به آن معنی نیست که عوامل دیگر از نظر فرو گذارده میشود . دهقانان در صد جمعیت چین را تشکیل میدهند ، اینرا حتی يك شاگرد مدرسه ابتدائی نیز میداند . از اینرو مسئله دهقانی مسئله اساسی انقلاب چین شده و نیروی دهقانان نیروی عمده انقلاب چین را تشکیل میدهد . پس از دهقانان کارگران در سکنه

چین مقام دوم را اشغال میکنند. چین دارای چند میلیون کارگر صنعتی و چند ده میلیون پیشه‌ور و کارگر کشاورزی است. بدون کارگران صنایع مختلف چین نمیتواند بزندگی خود ادامه دهد، زیرا آنها تولیدکنندگان بخش صنعتی اقتصاد ما میباشند. بدون طبقه کارگر صنعتی بدون انقلاب نمیتواند پیروز شود. زیرا این طبقه رهبر انقلاب چین بوده و بیش از همه دارای کیفیت انقلابی است. در چنین شرایطی سه اصل انقلابی، نوین یا واقعی خلق باید حاوی اصل سیاسی پشتیبانی از دهقانان و کارگران باشد. اگر سه اصل خلق دارای چنین اصلی نباشد، با صداقت و از صمیم قلب بددهقانان و کارگران یاری نرساند و "پرانگیختن توده‌های مردم" را عملی نکند، محکوم به نابودی خواهد بود.

از اینرو میتوان نتیجه گرفت که آن سه اصل خلق که از سه اصل سیاسی اساسی - اتحاد با روسیه، همکاری با حزب کمونیست و پشتیبانی از دهقانان و کارگران منحرف شود، آینده نخواهد داشت. هر هوادار با وجدان سه اصل خلق باید جداً باین نکته بیندیشد.

این سه اصل خلق که حاوی سه اصل سیاسی اساسی میباشد، سه اصل انقلابی، نوین یا واقعی خلق همان سه اصل دموکراسی نوین خلق است، تکامل سه اصل کهنه خلق است، سهم بزرگ دکتر سون یاتسن و محصول دورانی است که در آن انقلاب چین به بخشی از انقلاب جهانی سوسیالیستی تبدیل گردیده است. فقط این سه اصل خلق است که حزب کمونیست چین "امروز برای چین ضروری" تشخیص میدهد و اعلام میکند که "آماده است بخاطر تحقق کامل آن مبارزه کند". فقط این سه اصل خلق است که با برنامه سیاسی حزب کمونیست چین در مرحله انقلاب دموکراتیک یا با برنامه حداقل آن شباهت اساسی دارد.

اما سه اصل کهنه خلق محصول دوران کهنه انقلاب چین بود . روسیه آنزمان روسیه امپریالیستی بود و طبیعتاً اتخاذ اصل سیاسی اتحاد با روسیه امکان پذیر نبود ؛ بهمین قسم در چین در آنزمان حزب کمونیست وجود نداشت و طبیعتاً اتخاذ اصل سیاسی همکاری با حزب کمونیست امکان نداشت ؛ در آنموقع جنبش کارگری و دهقانی هنوز بطور کامل اهمیت سیاسی خود را نشان نداده و هنوز توجه مردم را بسوی خود جلب نکرده بود ، و طبیعتاً اتخاذ اصل سیاسی اتحاد با کارگران و دهقانان غیرممکن بود . از اینرو پیش از تجدید سازمان گومیندان در ۱۹۲۴ سه اصل خلق هنوز از مقوله کهنه بود ، یعنی سه اصل خلقی بود که کهنه شد . اگر آن سه اصل خلق به سه اصل نوین خلق تکامل نمی یافت ، گومیندان نمیتوانست پیشرفت کند . دکتر سون یا تسن با عقل و ذکاوت خود این نکته را دریافت ، و از کمک اتحاد شوروی و حزب کمونیست چین برخوردار گردیده ، تفسیر جدیدی از سه اصل خلق بدست داد ، و بان خصوصیات تاریخی نوین بخشید ؛ در نتیجه جبهه متحد سه اصل خلق با کمونیسم بوجود آمد ، نخستین همکاری میان گومیندان و حزب کمونیست برقرار گردید ، هواداری مردم تمام کشور جلب شد و انقلاب سالهای ۱۹۲۴ - ۱۹۲۷ برپا گردید .

سه اصل کهنه خلق در دوران گذشته انقلابی بود و خصوصیات تاریخی دوران خود را منعکس میساخت . اما اگر در دوران جدید ، هنگامی که سه اصل نوین خلق برقرار گردیده همان روش قدیم تکرار شود ، اگر بعد از پیدایش دولت سوسیالیستی با اتحاد با روسیه مخالفت شود ، اگر بعد از تأسیس حزب کمونیست همکاری با حزب کمونیست انکار شود ، اگر پس از آنکه کارگران و دهقانان آگاهی یافته و نیروی عظیم سیاسی را

از خود نشان داده‌اند اصل سیاسی پشتیبانی از دهقانان و کارگران رد گردد ، در اینصورت این روش ارتجاعی است که نشانه بی‌خبری از زمان خود میباشد . استقرار ارتجاع بعد از ۱۹۲۷ نتیجه همین بی‌خبری از زمان است . ضرب‌المثلی میگوید : " قهرمان کسی است که مطالبات زمان خود را درك میکند . " من امیدوارم که هواداران کنونی سه اصل خلق این اندرز را بخاطر خواهند سپرد .

هر گاه سه اصل خلق مقوله کهنه در نظر گرفته میشود ، اساساً وجه مشترکی میان آنها و برنامه حداقل کمونیسم وجود ندارد ، زیرا که آنها متعلق به دوران گذشته و کهنه شده است . اگر نوعی از سه اصل خلق علیه روسیه و حزب کمونیست و دهقانان و کارگران مبارزه کند ، آن دیگر ارتجاعی است که نه فقط هیچ وجه مشترکی با برنامه حداقل کمونیسم ندارد ، بلکه با کمونیسم از در خصومت در میآید و بنابر این نیازی به بحث درباره آن نیست . هواداران سه اصل خلق در این باره نیز باید با دقت بیاندیشند .

علی ای حال ، تا موقعی که وظیفه مبارزه علیه امپریالیسم و فئودالیسم در اساس خود انجام نیافته ، هیچ انسان با وجدان سه اصل نوین خلق را رها نخواهد کرد ، آنهایی که سه اصل نوین خلق را رها میکنند ، فقط وان جین وی و نظایر او میباشند . با آنکه اینها میتوانند با سرسختی تمام سه اصل خلق دروغین ضد روسیه ، ضد کمونیستی ، ضد دهقانی و ضد کارگری را تعقیب کنند ، ولی باز مردمانی با وجدان و شیفته عدالت پیدا خواهند شد که از سه اصل واقعی خلق مطروحه سون یاتسن پشتیبانی خواهند نمود . اگر درست است که پس از برقراری ارتجاع در ۱۹۲۷ هنوز بسیار هواداران واقعی سه اصل خلق بودند که بمبارزه خود در راه

انقلاب چین ادامه میدادند ، اکنون که دشمن ملت عمیقاً در سرزمین ما نفوذ کرده ، بدون تردید تعداد چنین مردمانی به هزاران هزار بالغ خواهد شد . ما کمونیستها پیوسته همکاری طولانی خود را با کلیه هواداران صدیق سه اصل خلق تحقق خواهیم بخشید و در حالیکه دست رد به سینه خائنین بملت و ضد کمونیستهای علاج ناپذیر میزنیم ، هیچ دوستی را رها نخواهیم کرد .

۱۱ - فرهنگ دموکراسی نوین

ما در فوق خصوصیات تاریخی سیاست چین در دوران جدید و همچنین مسئله جمهوری دموکراسی نوین را توضیح دادیم . اکنون میتوانیم به مسئله فرهنگ پردازیم .

يك فرهنگ معين انعكاس سياست و اقتصاد يك جامعه معين از لحاظ ایدئولوژیک است . در چین يك فرهنگ امپریالیستی وجود دارد که انعکاس سلطه و یا سلطه قسمی امپریالیسم در زمینه های سیاسی و اقتصادی بر چین است . این فرهنگ را نه تنها آن سازمانهای فرهنگی که مستقیماً توسط امپریالیستها در چین اداره میشود ، بلکه عدهای از چینی های بیشرم نیز ترویج میکنند . هرگونه فرهنگی که حاوی افکار اسارت آور است ، در این مقوله وارد میشود . در چین يك فرهنگ نیمه فئودالی نیز وجود دارد که انعکاس سیاست و اقتصاد نیمه فئودالی است ، و تمام کسانی که پرستش کنفوسیوس ، مطالعه تعلیمات مکتب کنفوسیوس ، قواعد اخلاقی کهنه و افکار کهنه را توصیه و تبلیغ میکنند و با فرهنگ نوین و افکار نوین بمقابله بر میخیزند ، نمایندگان این نوع فرهنگ میباشند . فرهنگ امپریالیستی

و فرهنگ نیمه فئودالی بمشابه دو برادر صمیمی‌اند و با هم در زمینه فرهنگی اتحادی ارتجاعی بسته‌اند تا با فرهنگ نوین چین مبارزه کنند. این نوع فرهنگهای ارتجاعی در خدمت امپریالیسم و طبقه فئودال‌اند و باید آنها را از پای در آورد. اگر آنها از پای در نیایند، بنای هر گونه فرهنگ نوین غیرممکن خواهد بود. بدون انهدام ساختمان نیست، بدون انسداد جریان نیست، بدون توقف حرکت نیست؛ مبارزه میان این دو نوع فرهنگ مبارزه مرگ و زندگی است.

آنچه که مربوط به فرهنگ نوین است، این فرهنگ انعکاس سیاست نوین و اقتصاد نوین از لحاظ ایدئولوژیک و در خدمت اینهاست.

همانطور که در بخش سوم توضیح دادیم، از زمان پیدایش اقتصاد سرمایه‌داری در چین خصلت جامعه چین کم‌کم دستخوش تغییر گشت، این جامعه دیگر جامعه کاملاً فئودالی نیست، بلکه به جامعه‌ای نیمه فئودالی مبدل شده است، با آنکه اقتصاد فئودالی هنوز در آن مقام متفوق دارد. این اقتصاد سرمایه‌داری در قبال اقتصاد فئودالی بمشابه اقتصاد نوینی است. نیروهای سیاسی نوینی که همراه با این اقتصاد نوین سرمایه‌داری پدید آمده و تکامل یافته‌اند، عبارتند از نیروهای سیاسی بورژوازی، خرده بورژوازی و پرولتاریا. و فرهنگ نوین انعکاس نیروهای اقتصادی و سیاسی نوین از لحاظ ایدئولوژیک است و در خدمت آنها میباشد. بدون اقتصاد سرمایه‌داری، بدون بورژوازی، خرده بورژوازی و پرولتاریا، بدون نیروهای سیاسی این طبقات، ایدئولوژی نوین و یا فرهنگ نوین نمیتوانست پدید آید.

نیروهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نوین همه نیروهای انقلابی چین هستند که با سیاست کهنه، اقتصاد کهنه و فرهنگ کهنه بمقابله

بر میخیزند . این چیزهای کهنه شامل دو قسمت اند : یکی سیاست ، اقتصاد و فرهنگ نیمه فئودالی خود چین ؛ دیگری سیاست ، اقتصاد و فرهنگ امپریالیستی و در اتحاد این دو سرکردگی با دومی است . اینها همه بد است و باید از ریشه کنده شود . مبارزه میان نوین و کهنه در جامعه چین ، مبارزه میان نیروهای نوین توده‌های مردم (کلیه طبقات انقلابی) با نیروهای کهنه امپریالیستها و طبقه فئودال است . این مبارزه میان نوین و کهنه مبارزه‌ایست میان انقلاب و ضد انقلاب . چنانچه از جنگ تریاک به بعد بحساب آورده شود ، این مبارزه صد سال است که ادامه دارد و اگر از انقلاب ۱۹۱۱ بحساب آورده شود ، تقریباً سی سال از آن میگذرد .

اما بطوری که در فوق گفتیم ، انقلابات را نیز میتوان به نوین و کهنه رده بندی کرد ، آنچه که در يك دوران از تاریخ نوین است ، در دوران دیگری از تاریخ کهنه میشود . صد سال انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین را میتوان به دو مرحله بزرگ تقسیم کرد : هشتاد سال نخستین و بیست سال اخیر . هر يك از این دو مرحله بزرگ دارای يك خصوصیت تاریخی اساسی است ، بدینقسم که در هشتاد سال نخستین انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین به مقوله کهنه تعلق دارد ، در حالیکه در بیست سال اخیر بمناسبت تغییرات اوضاع سیاسی داخلی و خارجی ، انقلاب به مقوله نوین تعلق دارد . دموکراسی کهنه - خصوصیت هشتاد سال نخستین . دموکراسی نوین - خصوصیت بیست سال اخیر . این تمایز هم در زمینه سیاسی و هم در زمینه فرهنگی صادق است .

این تمایز در زمینه فرهنگی چگونه تظاهر میکند ؟ این همان چیزی است که ما در زیر بتوضیح آن پردازیم .

۱۲ - خصوصیات تاریخی انقلاب فرهنگی چین

در جنبه فرهنگی یا جنبه ایدئولوژیک چین ، مرحله پیش از جنبش ؛ مه و مرحله ای که بدنبال آن میآید ، دو مرحله تاریخی متمایز از یکدیگرند . پیش از جنبش ؛ مه مبارزه در جنبه فرهنگی چین مبارزه میان فرهنگ نوین بورژوائی و فرهنگ کهنه فئودالی بود . پیش از جنبش ؛ مه مبارزات میان سیستم مدارس مدرن و سیستم امتحانات امپراطوری (۱۶) ، میان تعلیمات جدید و تعلیمات قدیم ، میان تعلیمات غربی و تعلیمات چینی ، همه دارای چنین خصیصتی بودند . منظور از سیستم مدارس مدرن ، تعلیمات جدید یا تعلیمات غربی در آن زمان ، در اساس خود (ما میگوئیم ” در اساس خود ” زیرا که هنوز بسیاری از بقایای مسمی فئودالیته چین با آنها در آمیخته بود) عبارت بود از علوم طبیعی و تئوریهای اجتماعی - سیاسی بورژوازی که نمایندگان بورژوازی به آنها احتیاج داشتند . در آن زمان این ایدئولوژی تعلیمات جدید در مبارزه با ایدئولوژی فئودالی چین نقشی انقلابی بازی میکرد و در خدمت انقلاب بورژوا - دموکراتیک چین در دوران کهنه بود . معدک از آنجائی که بورژوازی چین ناتوان بود و جهان بدوران امپریالیسم رسیده بود ، این ایدئولوژی بورژوائی پس از ورود به میدان فقط قادر بود چند ضربه بزند و بلافاصله از طرف اتحاد ارتجاعی افکار اسارت آور امپریالیسم خارجی و افکار بازگشت به گذشته فئودالیته چین به عقب رانده شد . بمحض آنکه این اتحاد ایدئولوژیک ارتجاعی حمله متقابل کوچکی را آغاز نمود ، این باصطلاح تعلیمات جدید فوراً پرچمهای خود را پائین آورد ، آوای طبل خود را فرو نشاند ، زنگ عقب نشینی را بصدا در آورد ، روح خود را از دست داد و آنچه که از آن باقی ماند ، فقط قالب خارجی بود . فرهنگ

بورژوا - دموکراتیک کهنه در دوران امپریالیسم پوسیده و ناتوان شد ، و شکست آن ناگزیر بود .

اما از زمان جنبش ۴ مه وضع دیگر چنین نبود ، پس از جنبش ۴ مه یک نیروی فرهنگی کاملاً نوینی در چین پدید گشت و آن ایده‌های فرهنگی کمونیستی است که کمونیستهای چین آنرا رهبری میکنند ، عبارت دیگر این نیروی فرهنگی همان جهان‌بینی کمونیستی و تئوری انقلاب اجتماعی است . جنبش ۴ مه در سال ۱۹۱۹ صورت گرفت ، تأسیس حزب کمونیست چین و آغاز واقعی جنبش کارگری در سال ۱۹۲۱ بود - اینها همه بعد از نخستین جنگ جهانی و انقلاب اکتبر بوقوع پیوستند ، یعنی موقعی که در مقیاس جهانی مسئله ملی و جنبش انقلابی در مستعمرات سیمای نوینی بخود میگرفت ، و در این مورد رابطه میان انقلاب چین و انقلاب جهانی کاملاً آشکار بود . در سایه ورود نیروهای سیاسی جدید - پرولتاریای چین و حزب کمونیست چین - در صحنه سیاست چین ، این نیروی جدید فرهنگی در لباس نوین و با سلاحهای نوین خود تمام متحدین ممکن را گرد آورد ، نظام و انتظام نبرد بخود داد و تعرض جسورانه‌ای را علیه فرهنگ امپریالیستی و فتودالی آغاز کرد . این نیروی جدید در زمینه‌های علوم اجتماعی و ادبیات و هنر اعم از فلسفه ، علوم اقتصادی ، سیاسی ، نظامی ، تاریخی و در ادبیات و هنر (از جمله تئاتر ، سینما ، موزیک ، مجسمه سازی و نقاشی) رشد بسیاری یافت . طی بیست سال اخیر هر کجا که این نیروی جدید فرهنگی بحمله پرداخت ، انقلاب بزرگی چه در مضمون ایدئولوژیک و چه در شکل (شکل زبان نوشتنی وغیره) برانگیخت . دامنه تأثیر آن چنان وسیع و ضرباتش چنان نیرومند است که غلبه بر آن عملاً امکان نداشت . نیروهائی که این فرهنگ بسیج کرد ، در تمام تاریخ چین از لحاظ دامنه خود بسی نظیر

است . لو سیون بزرگترین و بیباکترین پرچمدار این نیروی جدید فرهنگی است . لو سیون فرمانده عالی انقلاب فرهنگی چین است ؛ او نه تنها يك اديب بزرگ ، بلکه يك متفكر بزرگ و يك انقلابی بزرگ است . لو سیون مردی است که استخوانش از همه محکمتر است و عاری از هیچ بندهواری و تملق گوئی میباشد ، و این برای خلقهای مستعمرات و نیمه مستعمرات صفت فوق العاده ذیقیمتی است . لو سیون در جبهه فرهنگی بمشابه نماینده اکثریت عظیم ملت در تعرض بمواضع دشمن درست‌ترین ، دلیرترین ، استوارترین ، وفادارترین و پرشورترین قهرمان ملی است که تاریخ نظیرش را بخود ندیده است . سمتی که لو سیون در پیش گرفت ، همان سمت فرهنگ نوین ملت چین است .

پیش از جنبش ؛ مه فرهنگ نوین چین فرهنگ دموکراسی نوع کهنه و بخشی از انقلاب جهانی فرهنگی سرمایه‌داری بورژوازی بود . پس از جنبش ؛ مه فرهنگ نوین چین بر عکس از فرهنگ دموکراسی نوع نوین و بخشی از انقلاب جهانی فرهنگی سوسیالیستی پرولتاریا است .

پیش از جنبش ؛ مه جنبش فرهنگی نوین چین و انقلاب فرهنگی چین بوسیله بورژوازی رهبری میشد که هنوز نقش رهبری را ایفا میکرد . پس از جنبش ؛ مه ایده‌های فرهنگی این طبقه حتی عقب‌مانده‌تر از سیاست آن گردید و هرگونه توانائی رهبری را از دست داد ، حداکثر در دوران انقلابی میتوانست تا اندازه‌ای بعنوان عضوی وارد اتحاد شود که رهبری آن ناگزیر بعهدہ ایده‌های فرهنگی پرولتاریا گذارده شد . این واقعیت مثل روز روشن است که هیچکس نمیتواند آنرا منکر شود .

منظور از فرهنگ دموکراسی نوین ، فرهنگ ضد امپریالیستی و ضد فتودالی توده‌های مردم است و امروز فرهنگ جبهه متحد ضد ژاپنی است .

این فرهنگ را فقط ایده‌های فرهنگی پرولتاریا یعنی ایدئولوژی کمونیستی می‌تواند رهبری کند. این نقش رهبری از طرف ایده‌های فرهنگی هیچ طبقه دیگری نمی‌تواند ایفا شود. منظور از فرهنگ دموکراسی نوین، بطور خلاصه فرهنگ ضد امپریالیستی و ضد فئودالی توده‌های مردم تحت رهبری پرولتاریا است.

۱۳ - چهار دوره

انقلاب فرهنگی، انعکاس انقلاب سیاسی و انقلاب اقتصادی از لحاظ ایدئولوژیک است و بآنها خدمت میکند. در چین در زمینه انقلاب فرهنگی نیز مانند انقلاب سیاسی یک جنبه متحد وجود دارد.

تاریخ این جنبه متحد در انقلاب فرهنگی طی بیست سال اخیر به چهار دوره تقسیم میشود: دوره اول دو سال را دربر میگیرد از ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۱، دوره دوم شش سال را از ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۷، دوره سوم ده سال را از ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۷ و دوره چهارم سه سال را از ۱۹۳۷ تا زمان حاضر.

دوره اول از جنبش ۴ مه ۱۹۱۹ تا تأسیس حزب کمونیست چین در ۱۹۲۱ ادامه مییابد. جنبش ۴ مه شاخص اصلی این دوره است.

جنبش ۴ مه یک جنبش ضد امپریالیستی و نیز یک جنبش ضد فئودالی است. اهمیت برجسته تاریخی آن در اینست که این جنبش دارای خصیصتی است که انقلاب ۱۹۱۱ دارا نیست، یعنی مبارزه پیگیر و بی‌آمان علیه امپریالیسم و فئودالیسم. اگر جنبش ۴ مه دارای چنین خصیصتی است برای آنست که در آن زمان اقتصاد سرمایه‌داری چین یک گام به پیش برداشته بود و روشنفکران انقلابی چین که شاهد اضمحلال سه قدرت بزرگ

امپریالیستی روسیه ، آلمان و اطریش و ضعیف شدن دو قدرت بزرگ امپریالیستی انگلستان و فرانسه و تأسیس يك دولت سوسیالیستی توسط پرولتاریای روسیه و انقلاب پرولتاریای آلمان ، اطریش (هنگری) و ایتالیا بودند ، امید تازه‌ای به آزادی ملت چین بستند . جنبش ۴ مه بدعوت انقلاب جهانی وقت ، بدعوت انقلاب روسیه ، بدعوت لنین پدید آمد . جنبش ۴ مه در زمان خود بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریائی بود . با آنکه در زمان جنبش ۴ مه حزب کمونیست چین هنوز وجود نداشت ، معذک از همان زمان عده بسیاری از روشنفکران بودند که انقلاب روسیه را تأیید میکردند و تازه با ایدئولوژی کمونیستی آشنا میشدند . جنبش ۴ مه در آغاز عبارت بود از جنبش انقلابی جبهه متحدی مرکب از عناصر سه گانه : روشنفکران کمونیست ، روشنفکران انقلابی خرده بورژوازی و روشنفکران بورژوازی (روشنفکران اخیر جناح راست جنبش وقت را تشکیل میدادند) . نقطه ضعف این جنبش آن بود که به روشنفکران محدود میشد و کارگران و دهقانان در آن شرکت نداشتند . ولی جنبش ۴ مه وقتیکه به جنبش ۳ ژوئن (۱۷) تکامل یافت ، نه تنها روشنفکران را دربر میگرفت بلکه توده‌های وسیع از پرولتاریا ، خرده بورژوازی و بورژوازی در آن نیز شرکت داشتند و در نتیجه بصورت يك جنبش انقلابی در مقیاس ملی در آمد . انقلاب فرهنگی جنبش ۴ مه جنبشی است که از ریشه با فرهنگ فئودالی متضاد است ، و چین در سراسر تاریخ خویش چنین انقلاب فرهنگی بزرگ و پیگیری بخود ندیده است . با پرافراشتن دو پرچم بزرگ - مبارزه علیه اخلاق کهنه و توصیه اخلاق نو ، مبارزه علیه ادبیات کهنه و توصیه ادبیات نو - انقلاب فرهنگی وقت سهم بسزائی ادا کرده است . معذک در آن زمان این جنبش فرهنگی هنوز امکان نداشت که در میان توده‌های کارگران و دهقانان گسترش یابد . درست است که این

جنبش شعار " ادبیات برای مردم عادی " را داد ولی منظور از " مردم عادی " در آن زمان در واقع کسی جز روشنفکران خرده بورژوازی شهری و بورژوازی یعنی باصطلاح روشنفکران شهری نبود . جنبش ۴ مه از لحاظ ایدئولوژی و کادرها تأسیس حزب کمونیست چین در ۱۹۲۱ و همچنین جنبش ۳۰ مه و لشگرکشی بشمال را تدارک دید . در آن زمان روشنفکران بورژوازی جناح راست جنبش ۴ مه را تشکیل میدادند ، و در دوره دوم اکثریت آنها با دشمن سازش کردند و به ارتجاع پیوستند .

در دوره دوم که شاخص آن تأسیس حزب کمونیست چین ، جنبش ۳۰ مه و لشگرکشی بشمال بود ، جبهه متحد سه طبقه که طی جنبش ۴ مه تشکیل شده بود ، برقرار ماند و تکامل یافت و طبقه دهقان به شرکت در آن کشیده شد و در زمینه سیاسی يك جبهه متحد مرکب از این طبقات تشکیل گردید ، این همان نخستین همکاری میان گومیندان و حزب کمونیست بود . عظمت دکتر سون یاتسن در اینست که او نه فقط انقلاب بزرگ ۱۹۱۱ را رهبری کرد (با آنکه این انقلاب يك انقلاب دموکراتیک دوران قدیم بود) بلکه توانست " با دنبال کردن جریانات جهان و با پاسخ دادن به نیازمندیهای توده ها " سه اصل سیاسی اساسی انقلابی مبنی بر اتحاد با روسیه ، همکاری با حزب کمونیست و پشتیبانی از دهقانان و کارگران را عرضه بدارد و درباره سه اصل خلق تفسیر جدیدی بدست دهد ، و در نتیجه سه اصل نوین خلق که حاوی سه اصل سیاسی اساسی بود ، برقرار سازد . تا آن موقع سه اصل خلق با محافل آموزش و پرورش ، آکادمیک و با جوانان چندان پیوندی نداشت ، زیرا حاوی شعارهای مبارزه علیه امپریالیسم ، علیه رژیم اجتماعی فئودالی و ایده های فرهنگی فئودالی نبود . تا آن موقع آنها سه اصل کهنه خلق بودند و در نظر مردم پرچم موقتی ،

پرچمی صرفاً برای مانورهای سیاسی بشمار میرفت که گروهی از اشخاص بخاطر کسب قدرت دولتی ، یعنی بخاطر نیل بمقام دولت آنرا مورد استفاده قرار میدادند . اما بعداً سه اصل نوین خلق پدید آمد که حاوی سه اصل سیاسی اساسی بود . در سایه همکاری میان گومپندان و حزب کمونیست و کوششهای اعضای انقلابی دو حزب این سه اصل نوین خلق در سراسر چین — در میان عدهای از افراد محافل آموزش و پرورش ، آکادمیک و توده وسیع جوانان دانشجو شیوع یافت . این نتیجه کاملاً به این امر مربوط است که سه اصل اولیه خلق به سه اصل خلق ضد امپریالیستی و ضد فئودالی دموکراسی نوین تکامل یافت که حاوی سه اصل سیاسی اساسی بود ؛ بدون این تکامل اشاعه اندیشه‌های آن امکان نداشت .

در طول این دوره سه اصل انقلابی خلق پایه سیاسی جبهه متحد گومپندان و حزب کمونیست و همچنین طبقات مختلف انقلابی گردید و از آنجائی که « کمونیسم دوست خوب سه اصل خلق است » ، این دو دکتربین يك جبهه متحد تشکیل دادند . از نقطه نظر طبقاتی این جبهه جبهه متحدی بود مرکب از پرولتاریا ، طبقه دهقان ، خرده بورژوازی شهری و بورژوازی . در آن دوره این دو حزب که « هفته‌نامه راهنما » حزب کمونیست و « روزنامه جمهوری » گومپندان در شانگهای و روزنامه‌های نواحی مختلف را پایگاه عمل خود قرار داده بودند ، مشترکاً نظرات ضد امپریالیستی را تبلیغ کردند ، مشترکاً علیه آموزش و پرورش فئودالی بر اساس پرستش کنفوسیوس و مطالعه تعلیمات مکتب کنفوسیوس ، علیه ادبیات کهنه فئودالی با شکل قدیمی و زبان نوشتنی سبک کهنه بر خاستند و ادبیات جدید که ضد امپریالیسم و ضد فئودالیسم مضمون آن بود ، و زبان نوشتنی سبک جدید را تبلیغ نمودند . در زمان جنگ گوان دون و لشگرکشی

بشمال افکار ضد امپریالیستی و ضد فئودالی را در ارتشهای چین تلقیح نموده و در نتیجه آنها را نوسازی کردند. در میان توده‌های میلیونی دهقانان شعارهای "مرگ بر مأمورین فاسد و مختلس" و "مرگ بر مستبدین محلی و متنفذین شریر" داده شد و مبارزات انقلابی بزرگ دهقانی بر پا گردید. در سایه همه اینها و همچنین در سایه کمک اتحاد شوروی در لشگرکشی بشمال پیروزی بدست آمد. اما بورژوازی بزرگ بمحض آنکه بقدرت رسید، فوراً این انقلاب را برچید و وضع سیاسی جدیدی پدید آمد.

دوره سوم، دوره جدید انقلابی از ۱۹۲۷ تا ۱۹۳۷ است. بمناسبت تغییراتی که بمقارن اواخر دوره قبل در اردوی انقلاب روی داد، بورژوازی بزرگ چین به اردوی ضد انقلابی امپریالیستها و نیروهای فئودالی پیوست و بورژوازی ملی نیز بدنبال او رفت و از چهار طبقه که در اول در اردوی انقلاب بودند فقط سه طبقه باقی ماندند یعنی پرولتاریا، طبقه دهقان و بخش‌های دیگر خرده بورژوازی (و از آنجمله روشنفکران انقلابی)؛ بدین جهت انقلاب چین در اینموقع ناگزیر وارد دوره نوینی گردید که حزب کمونیست چین بتنهائی توده‌ها را در این انقلاب رهبری میکرد. این دوره از طرفی شاهد عملیات "محاصره و سرکوب" از جانب ضد انقلاب بود و از طرف دیگر شاهد نفوذ انقلاب در عمق. در اینموقع دو نوع عملیات "محاصره و سرکوب" از جانب ضد انقلاب وجود داشت: یکی نظامی و دیگری فرهنگی و همچنان دو نوع نفوذ انقلاب در عمق: یکی روستائی و دیگری فرهنگی. به تحریک امپریالیستها نیروهای ارتجاعی تمام چین و سراسر جهان برای این عملیات دوگانه "محاصره و سرکوب" بسیج شدند، عملیاتی که ده سال طول کشید و قساوت و بیرحمی آن در جهان بی‌نظیر بود، و طی آن چندین صد هزار کمونیست و جوان دانشجو بقتل

رسیدند و همچنین میلیونها کارگر و دهقان تحت پیگرد وحشیانه قرار گرفتند. در نظر کسانی که مسئولیت این عملیاتها را بر عهده داشتند، چنین مینمود که کمونیسم و حزب کمونیست را میتوان "یکبار برای همیشه از میان برداشت". معذک نتیجه بعکس در آمد، هر دو عملیات "محاصره و سرکوب" با شکست مفتضحانه‌ای روبرو گردید. نتیجه عملیات "محاصره و سرکوب" نظامی راه‌پیمائی ارتش سرخ بسوی شمال برای مقاومت در برابر ژاپن و نتیجه عملیات "محاصره و سرکوب" فرهنگی بروز جنبش انقلابی جوانان در ۹ دسامبر ۱۹۳۵ بود. و نتیجه مشترك این دو عملیات "محاصره و سرکوب" بیداری خلق تمام کشور بود. این سه نتیجه همه مثبت‌اند. اما از همه شگفت‌انگیزتر آنستکه علی‌رغم اینکه حزب کمونیست در تمام مؤسسات فرهنگی مناطق تحت سلطه گومیندیان مطلقاً بی‌دفاع بود، چه شد که عملیات "محاصره و سرکوب" فرهنگی گومیندیان نیز بسختی شکست خورد؟ آیا این امر انسان را به تأمل و تعمق وا میدارد؟ درست طی همین عملیات "محاصره و سرکوب" بود که لوسیون، پیرو کمونیسم، بصورت شخصیت بزرگ انقلاب فرهنگی چین در آمد.

نتیجه منفی عملیات "محاصره و سرکوب" از جانب ضد انقلاب، هجوم امپریالیسم ژاپن به کشور ما است. این است مهمترین علت کینه شدیدی که تمام خلق حتی امروز نیز نسبت به این ده سال پیکار ضد حزب کمونیست در خود احساس میکند.

طی مبارزاتی که در این دوره درگیر شد، جبهه انقلاب با استحکام در موضع دموکراسی نوین و سه اصل نوین خلق ضد امپریالیستی - ضد فئودالی توده‌های مردم باقی ماند، در حالیکه جبهه ضد انقلاب بر پایه

اتحاد طبقه مالکان ارضی و بورژوازی بزرگ - اتحادی که تحت رهبری امپریالیسم بود - رژیم استبدادی برقرار نمود. این استبداد در زمینه سیاسی و فرهنگی سه اصل سیاسی اساسی سون یاتسن را زیر پا گذاشت، سه اصل نوین خلق وی را نیز بر انداخت و ملت چین را در بدبختی عظیمی فرو برد.

دوره چهارم دوره کنونی جنگ مقاومت ضد ژاپنی است. در جریان پریچ و خم انقلاب چین، جبهه متحد چهار طبقه دوباره پدید آمد، ولی میدان آن باز هم بیشتر توسعه یافت، قشر فوقانی آن بسیاری از نمایندگان طبقات حاکم را دربر میگیرد، قشر متوسط آن بورژوازی ملی و خرده بورژوازی را دربر میگیرد و قشر پائین آن تمام پرولتارها را، بدین ترتیب تمام اقشار اجتماعی ملت به عضویت اتحاد در آمده و مصممانه با امپریالیسم ژاپن مقابله کرده‌اند. اولین مرحله این دوره قبل از سقوط اوهان است. در این مرحله در تمام زمینه‌های کشور آتمسفر زنده‌ای بچشم میخورد، در زمینه سیاسی گرایش به دموکراتیزه کردن و در زمینه فرهنگی بسیج نسبتاً وسیعی وجود داشت. پس از سقوط اوهان مرحله دوم گشوده میشود که طی آن وضع سیاسی تغییرات فراوانی یافته است: بخشی از بورژوازی بزرگ بدشمن تسلیم شده و بخش دیگر آن نیز میل دارد هر چه زودتر جنگ مقاومت را پایان دهد. فعالیتهای ارتجاعی یه چینگ، جان جیون مای و دیگران و همچنین امعای آزادیهای بیان و مطبوعات انعکاس این وضع در زمینه فرهنگی است.

برای رفع این بحران لازم است مبارزه‌ای قاطع علیه تمام افکاری که با جنگ مقاومت، وحدت و ترقی بمقابله برخیزد، در پیش گرفته شود؛ تا زمانیکه این افکار ارتجاعی بر انداخته نشود، امیدی به پیروزی در جنگ

مقاومت نیست . آینده این مبارزه چگونه است ؟ این آن موضوع مهمی است که پیوسته فکر خلق را در سراسر کشور بخود مشغول میدارد . با در نظر داشت اوضاع و احوال داخلی و بین‌المللی هر چه باشد تعداد مشکلاتی که در سر راه جنگ مقاومت قرار گرفته ، خلق چین سرانجام پیروز خواهد شد . ترقی بیست ساله بعد از جنبش ؛ مه نه فقط از ترقی هشتاد ساله پیش از آن فزونی‌تر است ، بلکه در واقع پیشرفت چند هزار سال تاریخ چین را نیز پشت سر میگذارد . در چنین صورتی آیا نمیتوانیم پیش‌بینی کنیم که بیست سال دیگر چین تا چه اندازه پیشرفت خواهد کرد ؟ هجوم عنان گسیخته نیروهای سیاه داخلی و خارجی ملت را به بدبختی کشانید ؛ اما اگر این هجوم نشانه قدرتی است که هنوز در دست نیروهای سیاه است ، از طرف دیگر ثابت میکند که این آخرین دست و پا زدن‌های آنها است و توده‌های مردم کم کم به پیروزی نزدیک میشوند . چنین است وضعیت چین ، وضعیت خاور و وضعیت سراسر جهان .

۱۴ - انحرافات در مسئله خصلت فرهنگ

هر نویی از کوره مبارزه سخت و دشوار بیرون میاید . برای فرهنگ نوین نیز که طی بیست سال راه کج و معوجی را دنبال کرده و در اینراه از سه پیچ گذشته است ، وضع بر این منوال است . تمام چیزهای خوب و بد از این آزمایش‌ها نمایان گردیده است .

سرمختان بورژوازی در مسئله فرهنگی همانند در مسئله قدرت سیاسی کاملاً در اشتباه‌اند . آنها از خصوصیات تاریخی دوره جدید چین بی‌خبرند و فرهنگ دموکراسی نوین توده‌های مردم را برسمیت نمی‌شناسند .

مبداء حرکت آنها استبداد بورژوازی است که در زمینه فرهنگی بصورت استبداد فرهنگی بورژوازی تجلی میکند. بخشی از فرهنگیان باصطلاح مکتب اروپا و آمریکا (۱۸) (من فقط بخشی را میگویم) که در واقع سیاست حکومت گومیندان را مبنی بر "مرکوب کمونیستها" در زمینه فرهنگی تأیید کرده بودند، اکنون گویا سیاست "تعدید حزب کمونیست" و "تحلیل حزب کمونیست" را نیز مورد تأیید قرار میدهند. آنها نمیخواهند که کارگران و دهقانان نه در امور سیاسی سربلند کنند نه در امور فرهنگی. راه استبداد فرهنگی سرسختان بورژوازی راه بن بست است؛ شرایط داخلی و بین‌المللی لازم برای آن وجود ندارد، چنانکه در مورد قدرت سیاسی وجود نداشت. بهمین جهت بهتر است که این استبداد فرهنگی نیز "جمع گردد".

تا جایی که به سمتگیری فرهنگ ملی مربوط میشود، ایدئولوژی کمونیستی نقش رهبری دارد؛ بعلاوه ما باید تمام مساعی خود را برای اشاعه سوسیالیسم و کمونیسم در میان طبقه کارگر بکار اندازیم و دهقانان و بخش‌های دیگر توده‌ها را بطریق مناسب و گام به‌گام با روح سوسیالیسم پرورش دهیم. ولی فرهنگ ملی در مجموع خود هنوز سوسیالیستی نیست. از آنجائی که سیاست و اقتصاد و فرهنگ دموکراسی نوین در زیر رهبری پرولتاریا قرار گرفته، همه آنها دارای عامل سوسیالیستی میباشند، آنها نه عاملی عادی بلکه عاملی تعیین‌کننده. معذک سیاست، اقتصاد و فرهنگ در مجموع دارای خصلت دموکراتیک نوین است، نه سوسیالیستی. زیرا در مرحله کنونی انقلاب که وظیفه اساسی‌اش بطور عمده مبارزه با امپریالیسم خارجی و فنودالیسم داخلی است، یک انقلاب بورژوا - دموکراتیک است و نه یک انقلاب سوسیالیستی بمنظور واژگون ساختن سرمایه‌داری.

در مورد فرهنگ ملی ، اگر نظر بر این باشد که مجموع فرهنگ ملی هم اکنون سوسیالیستی است و یا باید سوسیالیستی باشد ، اشتباه است . این بان معنی است که اشاعه سیستم ایدئولوژی کمونیستی بجای تحقق برنامه عمل فوری گرفته شده و موضع گیری کمونیستی و بکار بردن اسلوبهای کمونیستی در بررسی مسائل ، در مطالعه تعلیمات ، در انجام کارها و در تربیت کادرها با مشی مجموعه آموزش و فرهنگ ملی در مرحله انقلاب دموکراتیک چین اشتباه گردد . فرهنگ ملی با محتوی سوسیالیستی باید انعکاس سیاست و اقتصاد سوسیالیستی باشد . چون عامل سوسیالیستی در سیاست و اقتصاد ما وجود دارد ، در فرهنگ ملی ما نیز عامل سوسیالیستی منعکس میشود ؛ اما اگر جامعه خود را در مجموع آن در نظر بگیریم ، امروز ما هنوز سیاست و اقتصاد کاملاً سوسیالیستی برقرار نکرده ایم و بنا بر این نمیتوانیم يك فرهنگ ملی کاملاً سوسیالیستی داشته باشیم . چون انقلاب کنونی چین بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریائی - سوسیالیستی است ، فرهنگ نوین کنونی چین نیز بخشی از فرهنگ جهانی نوین پرولتاریائی - سوسیالیستی و متحد بزرگ آن است ؛ با اینکه این بخش دارای عامل مهم فرهنگ سوسیالیستی است ، معذک اگر فرهنگ ملی خود را در مجموع آن در نظر بگیریم ، این بخش نه بمثابه فرهنگ کاملاً سوسیالیستی ، بلکه بمثابه فرهنگ دموکراسی نوین ضد امپریالیستی و ضد فئودالی توده های مردم در ترکیب فرهنگ نوین پرولتاریائی - سوسیالیستی جهانی وارد میشود . از آنجائی که انقلاب کنونی چین از رهبری پرولتاریای چین جدائی پذیر نیست ، فرهنگ نوین کنونی چین نیز از رهبری ایده های فرهنگی پرولتاریای چین یعنی از رهبری ایدئولوژی کمونیستی جدائی ناپذیر است . اما چون این رهبری در مرحله کنونی بمعنای هدایت توده های مردم به انقلاب

سیاسی و فرهنگی ضد امپریالیستی و ضد فئودالی است ، محتوی فرهنگ نوین ملی کنونی در مجموع خود به دموکراسی نوین تعلق دارد و نه به سوسیالیسم .

اکنون بدون شك باید اشاعه ایدئولوژی کمونیستی را توسعه بخشید و بر مساعی در مطالعه مارکسیسم - لنینیسم افزود ؛ بدون این اشاعه و مطالعه نه میتوان انقلاب چین را بمرحله آینده سوسیالیسم رهنمون شد و نه میتوان انقلاب دموکراتیک کنونی را به پیروزی رسانید . معذک ما نه تنها باید میان اشاعه سیستم ایدئولوژی و رژیم اجتماعی کمونیستی از یکسو و تحقق برنامه عمل دموکراسی نوین از سوی دیگر فرق بگذاریم ، بلکه باید همچنین میان تئوری و اسلوبهای کمونیستی که در بررسی مسائل ، در مطالعه تعلیمات ، در انجام کارها و تربیت کادرها بکار میبریم ، با مشی دموکراسی نوین که برای مجموعه فرهنگ ملی تعیین شده تفاوت قائل شویم . بی شك شایسته نیست این دو را با یکدیگر اشتباه کرد .

بدین ترتیب دیده میشود که محتوی فرهنگ ملی نوین چین در مرحله کنونی نه استبداد فرهنگ بورژوازی است و نه سوسیالیسم پرولتاریائی خالص ، بلکه دموکراسی نوین ضد امپریالیستی و ضد فئودالی توده‌های مردم است که ایده‌های فرهنگی پرولتاریائی - سوسیالیستی آنها رهبری میکند .

۱۵ - فرهنگ ملی ، علمی و توده‌ای

فرهنگ دموکراسی نوین فرهنگ ملی است . این فرهنگ علیه مسم امپریالیسم مبارزه میکند و عزت و استقلال ملت چین را سر بلند نگاه میدارد . این فرهنگ از آن ملت ماست و واجد خصوصیات ملی ماست . این فرهنگ

با فرهنگ سوسیالیستی یا فرهنگ دموکراسی نوین تمام ملت‌های دیگر پیوند دارد و با آنها روابطی برقرار میکند که از یکدیگر میگیرند و به تکامل یکدیگر کمک میکنند و با هم يك فرهنگ نوین جهانی را تشکیل میدهند ؛ ولی این فرهنگ مطلقاً نمیتواند با فرهنگ ارتجاعی و امپریالیستی هیچ ملتی از در پیوند در آید ، زیرا که فرهنگ ما فرهنگ ملی انقلابی است . چین باید بمقیاس وسیع فرهنگ مترقی کشورهای خارجی را جذب کند و از آن خوراك فرهنگی خود را تهیه نماید ؛ در گذشته این کار بسیار ناکافی انجام گرفته است . ما باید هر آنچه امروز میتواند مورد استفاده خود واقع شود ، جذب کنیم و آنها را نه فقط از فرهنگ سوسیالیستی و فرهنگ دموکراسی نوین زمان حاضر ، بلکه از فرهنگ باستانی کشورهای خارجی مانند فرهنگ دوران روشنگری در کشورهای مختلف سرمایه‌داری نیز خوشه بگیریم . معذلك باید با هر آنچه که از خارج می‌آید ، مانند اغذیه معامله کرد ، اغذیه باید در دهان جوینده شود ، در معده و امعاء پرورده شود ، تحت تأثیر بزاق ، عصیرهای هاضمه بدو قسمت تقسیم گردد : کیلوس که جذب میشود و باقیمانده که دفع میگردد ، فقط بدین ترتیب است که ما میتوانیم از آنها استفاده بعمل بیاوریم ؛ ما هرگز نباید آنها را یکباره ببلعیم یا بدون برخورد انتقادی آنها را جذب کنیم . تجویز باصطلاح " در بست غربی کردن " (۱۹) نقطه نظر اشتباه‌آمیزی است . در چین جذب فرمالیستی چیزهای خارجی سابقاً زیانهای بزرگی بجا زده است . بهمین قسم در بکار بردن مارکسیسم در چین ، کمونیستهای چین باید کاملاً و بنحو احسن حقیقت عام مارکسیسم را با پراتیک مشخص انقلاب چین پیوند دهند و عبارت دیگر این حقیقت تنها در صورتیکه با خصوصیات ملت درآمیزد و شکل ملی معینی بخود بگیرد ، مفید خواهد بود و بهیچوجه نباید

آنها بطور ذهنی و فرمالیستی بکار برند . مارکسیستهای فرمالیست تنها کاری که انجام میدهند ، اینست که مارکسیسم و انقلاب چین را به باد مسخره بگیرند و در صفوف انقلاب چین جایی برای آنها نیست . فرهنگ چین باید شکل خاص خود را داشته باشد یعنی شکل ملی . شکل ملی و محتوی دموکراسی نوین ، اینست فرهنگ نوین امروز ما .

فرهنگ دموکراسی نوین فرهنگ علمی است . این فرهنگ با هرگونه افکار فئودالی و خرافاتی مبارزه میکند و جستجوی حقیقت بر اساس واقعیات ، حقیقت عینی و وحدت تئوری و پراتیک را ایجاب میکند . در این نکته ایدئولوژی علمی پرولتاریای چین میتواند با ماتریالیستها و دانشمندان علوم طبیعی بورژوائی چین که هنوز مترقی‌اند جنبه متحدی علیه امپریالیسم ، فئودالیسم و خرافات تشکیل دهد ؛ اما هرگز نباید با هرگونه ایده‌آلیسم ارتجاعی جنبه متحدی برقرار سازد . کمونیستها میتوانند با بعضی ایده‌آلیستها و حتی پیروان مذهب در زمینه عمل سیاسی جنبه متحد ضد امپریالیستی و ضد فئودالی برقرار نمایند ، ولی بهیچوجه نباید ایده‌آلیسم و دکترین مذهبی آنها را تأیید کنند . در طول قرون متمادی جامعه فئودالی در چین يك فرهنگ باستانی درخشانی ایجاد شده است . بهمین جهت روشن کردن جریان رشد و تکامل این فرهنگ باستانی ، پاك کردن آن از ناپاکی‌هایی که دارای سرشت فئودالی میباشند ، و جذب جوهر دموکراتیک آن شرط لازم رشد فرهنگ ملی نوین و تقویت احساسات ملی است ؛ اما هرگز نباید چیزی را بدون برخورد انتقادی پذیرفت . باید میان هر آنچه که پوسیده است و به طبقات حاکمه فئودالیسم کهن تعلق دارد ، و فرهنگ عالی توده‌ای دوران باستانی که کم و بیش دارای خصلت دموکراتیک و انقلابی است ، فرق گذارد . سیاست نوین و اقتصاد نوین کنونی چین از

سیاست کهنه و اقتصاد کهنه دوران باستانی سرچشمه میگیرد ، همانطور که فرهنگ نوین کنونی چین نیز از فرهنگ کهنه دوران باستانی بیرون میآید ، از ایترو ما باید به تاریخ خود احترام بگذاریم و نه آنکه رشته تکامل آن را قطع نمائیم . اما این احترام فقط بآن معناست که به تاریخ بعنوان علمی جای معینی بدهیم و به رشد دیالکتیکی تاریخ احترام بگذاریم نه آنکه از گذشته بزبان حال ستایش کنیم ، نه آنکه هر عنصر زهرآگین فئودالی را بستائیم . برای توده‌های مردم و جوانان دانشجو مهم آن است که آنها را هدایت کنیم تا بجلو بنگرند و نه به عقب .

فرهنگ دموکراسی نوین فرهنگ توده‌ای است و از اینجهت دموکراتیک است . این فرهنگ باید در خدمت توده‌های زحمتکش کارگران و دهقانان باشد که بیش از ۹۰ درصد تمام جمعیت چین را تشکیل میدهند ، تا بتدریج به فرهنگ خود آنان تبدیل گردد . لازم است میان معلوماتی که باید به کادرهای انقلابی داده شود و معلوماتی که باید در اختیار توده‌های انقلابی گذاشته شود ، فرق گذارد و در عین حال وحدت آنها را تأمین نمود و به همین قسم لازم است میان بالا بردن معلومات و توده‌ای کردن آنها تفاوت گذاشت و در عین حال وحدت آنها را تأمین کرد . فرهنگ انقلابی برای توده‌های انقلابی سلاح نیرومند انقلاب است . فرهنگ انقلابی پیش از آنکه انقلاب فرا رسد ، انقلاب را از لحاظ ایدئولوژیک تدارک میبیند و در جریان انقلاب ، بخش ضروری و مهم جبهه عمومی انقلاب است . و کارکنان فرهنگی انقلابی فرماندهان درجات مختلف این جبهه فرهنگی میباشند . ” بدون تئوری انقلابی هیچ جنبش انقلابی نمیتواند وجود داشته باشد “ (۲۰) . از اینجا معلوم میشود که جنبش فرهنگی انقلابی تا چه اندازه برای جنبش پراتیک انقلاب مهم است . این جنبش فرهنگی و جنبش پراتیک هر دو به